

جلوه ((حبّ عذری)) در منظومه لیلی و مجنون نظامی

رضا مصطفوی سبزواری^۱

الهام روستایی راد^۲

چکیده

پژوهش حاضر، کوششی است در راستای شناخت ماهیت تاریخی حبّ عذری و بازتاب آن در منظومه غنایی لیلی و مجنون. عشق عفیفانه به عنوان حدّ اعلای عشق انسانی، چه در ادبیات عرفانی و چه در ادبیات غنایی از جایگاه ارجمندی برخوردار است. این نوع از عشق، با وجود مصادیق اندک تاریخی - ادبی، همچنان در عرصه عرفان جلوه‌گری می‌کند و گاه بهانه‌ای می‌شود برای وصول به دریای معرفت حقیقی. این عشق، سرآغازی است برای شیوه جدیدی از دلبستگی که موجب ترکیه روح عاشق و به تبع آن، تأثیر پذیری متون صوفیه از متون عاشقانه می‌شود.

کلید واژه‌ها: حبّ عذری، شعر عذری، عشق، عرفان، لیلی و مجنون

۱- استاد دانشگاه علامه طباطبایی تهران

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت

90/11/18

neyestaan_1361@yahoo.com

تاریخ پذیرش

91/2/26

32 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

مقدمه

عشق در ادبیات، خاصه در عرفان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. عرفانی مبنای هرگونه تغییر و تبدلی را بر عشق می‌نهند. با رخدۀ عشق در نهاد عاشق، صفات عاشق در صفات معشوق فانی می‌شود و این خود مقدمه‌ای است برای تأثیرپذیری از عشق.

عشق عفیفانه به عنوان صورتی از عشق‌های مجازی، در ادبیات عرفانی جایگاه عمدۀ‌ای دارد. اگرچه تا کنون به این عشق پاک توجه آشکاری نشده، اما در میان آموزه‌ها و تعلیمات عرفانی و گفتار عارفان در باب عشق، اشارات فراوانی بدان شده است. برای اثبات این ادعا همین بس که رهرو عشق ُذری، مسیر عفت ورزی را در پیش می‌گیرد و در پایان راه دلدادگی، به مرتبه شهادت دست می‌یابد. به تبع این اندیشه، در پی آن هستیم که علاوه بر بیان مفهوم عشق عفیفانه و جایگاه آن در ادبیات و عرفان، نمود «حب ُذری» را در منظومۀ غنایی «لیلی و مجنون» بیابیم. اگرچه نام این دو دلداده در اذهان، یادآور خاطره عشقی ناکام و سوزان است، اما این دو شخصیت در کتب ادبی و عرفانی، نقشی کلیدی و درجه‌ای خاص دارند. برخلاف توجه سایرین، در این منظومه، علاوه بر مجنون، عاشق ُذری دیگری را می‌بیابیم که کمتر از او یاد شده است. «ابن سلام» همسر لیلی که با وجود جواز شرعی و عرفی، از تمتع جسمانی محبوب چشم پوشید و به حضور معنوی معشوق بسنده کرد.

صوفیه نیز برای اثبات حدیث محبت، بر این تمثیل اکتفا کرده‌اند که : «پندار بن الحسین گوید : مجنون بنی عامر را به خواب دیدند، گفتند: خدای با تو چه کرد؟ گفت: خدای مرا بیامرزید و حجتی کرد از مُحبَّان». (قشیری، 584:1387)

عشق عفیفانه(حب ُذری)

حب ُذری یا عشق منزه زمینی، برترین و متعالی‌ترین گونه عشق مجازی یا همان عشق میان دو جنس مخالف و صورت تکامل یافته عشق افلاطونی است. در این کمال‌گرایی، هیچ‌گونه تمتع جسمانی به چشم نمی‌خورد. ایجاد این عشق به منزله دفاعی از ماهیت زن و عشق ورزی به او تلقی می‌شد. این عشق، پاک و منزه پرورده می‌شود و تا واپسین لحظات مرگ، روح و جان دلباخته را می‌نوازد. عشق توأم با عفت، پیش از ولادت عُشاق در نهاد آنها

سرشته شده و پس از مرگ نیز ادامه خواهد داشت. بنابراین دیدار و وصال عاشقان موقول به روز واپسین است. (ستاری، 1344: مقدمه) و (ستاری، 1366: 398)

«با وجود مشابهتی که از نظر بی‌آلایشی و دوری از تمتع جسمانی، بین این دو عشق (افلاطونی و عذری) هست، تفاوتی آشکار نیز با یکدیگر دارند. زیرا عشق عذری عشق طبیعی است، حال آنکه عشق مطلوب و مورد نظر افلاطون عشق مذکور است، و وی عشق طبیعی را بی‌ازش می‌شمارد و آن را کار زناکاران و هرزگان می‌داند.» (مدى، 152: 1371). در نتیجه می‌توان گفت: «حبّ عذری عشقی است انسانی. زیرا خدای یکتای غیر ممایز با کاینات، منزه از عاطفة خاکیان فانی است.» (ستاری، 1366: 420)

ز محبت نخواهم که نظر کنم به رویت که مُحبّ صادق آن است که پاکباز باشد (سعدي، 1383: 443)

ماهیت تاریخی حبّ عذری

عشق عذری به قبیله بنی عُذرا که در مزهای یمن زندگی می‌کردند، متعلق است. بنابر نظریه هلاکت عشق، آنان می‌پنداشتند هر کس بسیار عشق بورزد، می‌میرد. پس بسی نیکوست که این مرگ توأم با عفت و پاکی باشد. هانری گُربن در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی قبیله بنی عذر را قبیله‌ای افسانه‌ای می‌داند (گربن، 1352: 249). این نیز ممکن است که عنصر عذری وجود نداشته باشد. آنچه مبرهن است مُردن از عشق در این قبیله است. این شهادت بیش از معشوق، برای عاشق مایه فخر و مبارا است. (همان، همان)

«بنی عذری به شدتِ عشق و عفاف موصوف بودند و می‌پنداشتند که مُردن از درد عشق و در باختن نقد هستی در طلب وصال، مرگی شیرین و مایه فخر و مبارا است. بنابر این خصلت نمایان حبّ عذری، بر نیاوردن بیمارگون میل جنسی است.» (ستاری، 1366: 409)

«همهٔ استوانه‌های عشق افلاطونی در دورهٔ بدّوی، یعنی عُروه، جمیل و قیس بن ذریح، از قبیله عذری بوده‌اند و اعراب شمال نتوانسته‌اند با آنان هماوردی کنند.» (کراچکوفسکی، 100: 1376) اما بعدها نظر دیگری غالب می‌شود که این عشق فقط مختص یمنی‌های سنت دل نیست، بلکه «قبایل شمالی هم می‌توانند همهٔ صفات قبایل جنوبی و از آن میان، عشق افلاطونی را دارا باشند و در بنی عامر شاعری پیدا شود به نام مجنون که بیشترین اشعارش را به این سبک بسرايد.» (همان: 100)

34 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در دوران پیش از اسلام، برخی اعراب دارای خوی وحشی‌گری بودند و جنگ و غارتگری، از عادات دیرینه آنان به شمار می‌رفت. اما اعراب اهل یمن از همان ابتدا دارای تمایزاتی ستودنی بودند. (حاتمی بروجردی، 1368: 107) در حقیقت می‌توان به نوعی تضاد در رفتار آنها، معتقد شد که حاصل تلفیق ملکات فاضله و خوی سرکشی در اعراب است. از دیگر سو می‌توان گفت: این عشق آمیخته با عف، به ضرورت ظاهر می‌شود. به نحوی که عاشق برای حفاظت از حریم عشق و نگاهداری از گنجینه دلدادگی خود، راه عشق عفیفانه را در پیش می‌گیرد. در این نوع عشق، مبنا بر بی‌همتایی و یگانگی معشوق نهاده می‌شود. سرچشمۀ این عشق مهجوی و دوری است و دلداده در تمام مسیر، راه فتوت و جوانمردی را در پیش می‌گیرد. نیز، سرکوب غراییز جنسی در این عشق، دست آویزی برای قوت بخشیدن به نیروی عشق است.

اگرچه این نظریه، نخستین بار توسط اعراب ارائه شد، اما نظیر این اندیشه را در آموزه‌های عرفانی نیز می‌یابیم. احمد غزالی می‌گوید: «قوّت کمال عشق از اتحاد بود، و در تفاصیل عاشق و معشوق نبود، آنکه وصال فراهم رسیدن داند و ازین حال قوت خورد نه عشق بود.

بد عهدم و با عشق توأم نیست نفس گر هرگز گوییمت که فریادم رس
خواهی به وصال کوش و خواهی به فراق من فارغم از هردو، مرا عشق تو بس
عشق باید که هردو را بخورد تا حقیقه الوصال در حوصله عشق حاصل شود و امکان
هجران برخیزد و این کس فهم نکند. چون وصال انفصل بود، انفصل عین وصال بود. پس
انفصل از خود عین اتصال گردد.» (غزالی، 1358: 263)

شعر ُذری

اهل یمن به داشتن احساسات رقیق عاشقانه و شاعرانه مشهور بوده‌اند و این خود بهترین گواه عشق پیراسته آنهاست. اولین شاعر ُذری از بنو ُذره، ُرُوهه ابن حرام (م. 50هـ) دلباخته عفراء بود و مشهورترین و سرآمد این شعراء، جَمِيل ابن مَعْمَر ُذری است که در الاغانی، «امام العاشقین» نامیده شده است. (صفهانی، بی‌تا: ج 2: 25)
«ابن داود، صاحب کتاب الزهره، نخستین کسی است که فلسفه عشق افلاطونی را در مشرق زمین به شیوه‌ای منظم بیان کرد.» (ستاری، 1366: 410)

شاعران عرب در قرون اولیه هجری، به تشبیهات غریان و توصیف تمایلات جسمانی و غریزی، علاقه بسیار نشان می‌دادند. در کنار این سبک شعری، سبک دیگری سرشار از عشق پاک و افلاطونی در حال رشد و بلوغ بود. «این عشق میان قبایل ساکن در میانه‌های شبه جزیره عربستان پرورش یافت و گروهی از شاعران ایده‌آلیست را در مکتب خود پروراند که نام آوران دنیای احساس بودند و به معشوقي یگانه عشق می‌ورزیدند.» (کراچکوفسکی، 64:1376) عشق عذری در اصل عشق طبیعی بوده که بعدها لذت جویی جسمانی و نفسانی در آن ممنوع شده است. از آنجا که شیواترین عنصر بیان عشق، غزل است، نشانه این عشق نیز در آغاز از سُرایش غزلیات ((بدوی)) نشأت گرفت. «غزل بدّوی در عصر بنی امیه رواج یافت که زاده طبع شاعران عذری است. معروف‌ترین این شاعران که به قبیله بنی عذرّه تعلق داشتند ولی عشق افلاطونی عفیفانه را تغّنی می‌کردند، عبارتند از: جَمِيل، كَثِير، قَيسِ بن ذَرِيعَ و قَيسِ عامرِي.» (ستاری، 408:1366) این نوع غزل منحصر به یک زن و سرشار از حُزن و اندوه است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که حب عذری چکیده غزل بدّوی است.

در آن روزگار، اعراب برای زن ارزشی قائل نبوده و به اندک بهانه‌ای زنان خود را می‌کشتند. آنان حتی زنان خود را با یکدیگر مبادله می‌کردند. سررشه‌هی امور در دست مردان بود و اقسام زناشویی در آن دوران رواج داشت. قانون «تعدد زوجات» نیز بسیار رایج بود. اعراب دل باختن به زنان را نشانه سبکی عقل می‌پنداشتند و حتی هنگام متارکه و طلاق، مدت را برای زنان سرشار از رنج و آزار می‌کردند. (خاتمی بروجردی، 196:1368)

شعرای عذری با جلوه‌گر ساختن این نوع عشق چه در واقع و چه در خیال، رنگ نمادینی به آن بخشیدند. این عشق دو طرفه است و همواره به ناکامی می‌انجامد. این عُشاق، مرگ را بر دیدار و لمس جسمانی محبوب، بر می‌گزینند و عموماً از اندوه عشق، می‌میرند. (کراچکوفسکی، 64:1376)

مراد خسرو از شیرین، کناری بود و آغوشی محبت کار فرهاد است و کوه بیستون سُفنَن
(سعدي، 560:1383)

شاعران این سبک، عشقی ناکام و دوطرفه را دنبال می‌کردند. اینان مرگ را بر وصال جسمانی بر می‌گزیدند. «قبیله عذری – که خاستگاهش جنوب شبه جزیره عربستان است - در این گونه از شعر و عشق نمونه‌هایی آفریده که همانند عشق هاینه و روپیشتاین جاودانه

³⁶ فصل، نامه علمی پژوهشی، «عرفانیات در ادب فارسی».

است. این قبیله به تنها بی سه زوج عاشق و معشوق، به نام‌های «عُروه و عُفره»، «قیس و لُبْنی» و «جَمِيل و بُشَيْنه» در دامن خود پرورانده است. (کراچکوفسکی، 1376: 64)

در الاغانی درباره صحت انتساب عشق عذری به مجذون، در مقایسه با افراد قبیله بنی عذرہ چنین آمده است: «ابراهیم بن سعد می‌گوید: مردی از اهل بنی عذرہ برای حاجتی نزد من آمد، حدیث عُشاق به میان کشیده شد. پرسیدم: شما نازک‌دل‌تر هستید یا بنی عامر؟ او پاسخ داد: بنی عامر به سبب داشتن مجذون بر ما رجحان دارد.» (اصفهانی، بی‌تا: 34)

نظامی دربارہ مجنون می گوید:

از شهوت گذرهای خاکی معصوم شده به غسل پاکی

از شهوت گذرهای خاکی

(نظام، 1389:224)

«در ادب عرب توجه به موضوعات رومانتیک و به ویژه موضوعاتی که با زندگی عرب بادیه نشین ارتباط داشت، به سرعت رو به فزونی و تکامل نهاد.» (کراچکوفسکی: 1376) این مسئله که عاشقان عذری، شاعر نیز بوده‌اند، شاید به این دلیل است که در روزگار اعراب، ادب و هنر از جایگاه والایی برخوردار بود. در نتیجه شاعران برای ظرافت بخشیدن به شعر و ادب روزگار خود، به عشق، چهره‌ای فاضل و ارجمند عطا کردند. در حالت دیگر می‌توان گفت اینان برای ارج نهادن به عشق پاک، راهی برای حضور آن در ادبیات باز کردند. (همان: 65)

ویژگی‌های عشق‌عذری در منظومه‌ی لیلی و مجنون

«لیلی و مجنون در بین سایر عاشقانی که آیین حب عذری آنها را به محنت و فراق بی‌سرانجام محکوم داشته بود، اندک اندک دو نماینده واقعی اینگونه عشق نامراد شدند.» (زربن کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۵) این داستان، ماجراهی عشقی سرشار از ناکامی و عفت است و سرانجام عشق یک عاشق عذری یعنی منجر شدن به مرگ را یادآور می‌شود. از طرفی دیگر می‌توان گفت شرایط روزگار، مجنون را به یک عاشق عذری بدل کرده است. در نتیجه

«مجنون پرای آنکه مُحبٰ عذری کامل پاشد، باید:

1. در عشق، وصل نخواهد و عفت پیشه کند
 2. سیر عشق بپوشد
 3. از درد عشق بمیرد.«(ستاری، 1366:435)

و بیزگی‌های این عشق با نگاهی اجمالی عبارت‌اند از :

1- قداست عشق

2- عفت و آزم

3- عدم وصال

4- شهادت برای عشق

1. قداست عشق

با وجود این که عشق عذری میان دو انسان از جنس مخالف صورت می‌گیرد، اما این محبت از چنان قداستی برخوردار است که می‌توان به وضوح، جلوه‌های خاصی از عرفان را در آن یافت. معشوق برای عاشق یکتا و بی همتاست و عاشق جز او به هیچ‌کس مهر نمی‌ورزد:

شبی مجنون به لیلی گفت کای محبوب بی همتا

ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد

(حافظ، 1388: 165)

«این عشق هرچند برخاسته از تمنیات جنس است، (چنانکه در جایی مجنون به صراحت آرزویی از مقوله وصال جسمانی را بیان می‌کند که: گه نار تو را چو سیب خایم / گه سیب تو را چو نار خایم...ص 217) اما در عالم بیان، راه به مرزهای عشق مطلق مثالی می‌برد؛ عشقی آمیخته به عفافی فوق تصور، تا سرحد شهادت.» (نظامی گنجوی، 1389: مقدمه)

منظومه لیلی و مجنون، با دنیای عرفان اشتراکات بسیاری دارد. از آن جمله‌است جبر حاکم بر ماجرا، تجلی وجود محبوب در عالم و قضیه وحدت وجود. (همان: مقدمه) عاشق و معشوق از لحظه نخست تولد، زیر نظر باریک‌بین نظامی قرار گرفته‌اند. ذکر صفات ظاهری، بیان خصایص اخلاقی، تحکم خانواده در بلاد عرب و ... از خصوصیات این عشق انسانی به شمار می‌رود. خانواده برای رهایی دلداده، به خانه کعبه دست می‌آویزد. واسطه‌ها برای وصال تلاش می‌کنند. قیس گاه به پوست گوسفندان در می‌آید و گاه به دامان پیرزنی دست می‌آویزد تا رخسار محبوب را برای لحظه‌ای کوتاه ببینند.

« عاشق کامل که نمونه تمام عیارش بَدَوی عذری است، پاکدامن، ثابت قدم و با وفات و عشق وی افلاطونی به معنای پیوند قلبی و روحی است. این عشق، عشقی است پایدار و ماندگار،

38 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

حتی بی‌آنکه عاشق با هم دیدار کنند تا عشقشان از ملاقات‌های مکرر قوت گیرد. بر عکس هجران و فراق، بر آتش انبوه عشق آنان دامن می‌زند و اگر هم فرصت ملاقاتی دست داد، با پنهانی و دور از چشم اغیار صورت می‌گیرد و یا در دیاری غریب.» (ستاری، 191:1366)

2. عفت و آزم

بارزترین ویژگی این نوع عشق، پاکی آن است. در روزگاری که اعراب بی‌پروا اندام زن را در اشعار خود به تصویر می‌کشیدند، معشوق عذری از این گونه رسوای‌ها در امان ماند. (همان: 446)

شَكْوَى الَّتِي وَجَدَتْ هَوَاكِ دَخِيلًا

تَشَكُّو رَوَادِفَكَ المَطِيَّهَ فَوَّهَا

مرکب از سنگینی نشستنت بر پشت خویش می‌نالد، بهسان نالیدن عاشقی که محبت تو را در دل خویش می‌یابد. (منتبی، 34:1389)

در میان اعراب، عشق «مجنون» نمونه بارز حب‌عذری است. گویی او رنج طلبی می‌کند و از لذت و حظ معشوق بی‌بهره می‌ماند. این خصوصیت به ندرت در مردان دیده می‌شود. از دید عرفان این گونه عفاف‌گرایی فقط در موضع رهبانیت و خدمت به دین به چشم می‌خورد. اساس عشق بر مبنای حدیث «مَنْ عَشِيقٌ وَّ عَفَّ وَ كَتَمَ وَ مَاتَ شَهِيدًا» (عین القضاط، 96:1389)، بر عفت و پاکی بنا شده است. در سراسر منظومه لیلی و مجنون به جز در آن اوقات که مجنون با خیال لیلی سخن می‌گوید، نشانی از رجای تمتع جسمانی دیده نمی‌شود. چرا که هنگام ملاقات بین این دو دلداده، جز لذت دیدار و حظ عشق، چیز دیگری میانشان مبادله نمی‌شود. و در هنگام تلفیق این دو مضمون، ابیات اشاره‌گر به جسم، بسیار کمتر از ابیات مشحون از عشق به وجود یار و اندوه محبت است:

غم دار توایم و غم نداریم	جز در غم تو قدم نداریم
آید به لب و مرا نشاید	هر جان که نه از غم تو آید
نقش دویی از میانه گردد	چون سکه ما یگانه گردد
مجنون ز پی تو می‌کند جان	خلق از پی لعل می‌کند کان
گر با منت اشتباق باشد	یارب چه خوش اشتیاق باشد
تنها من و تو میان گلشن	مهتاب شبی چو روز روشن
پنهان کنم چو لعل در سنگ	در برکشمت چو رود در چنگ

جلوه ((حُبَّ عُذْرِي)) در منظومه لیلی و مجنون نظامی 39

سیب زنخت به دست گیرم	با نار برت شکست گیرم
گه سیب تو را چو نار خایم	گه نار تو را چو سیب سایم
گه حلقه برون کنم ز گوشت	گه زلف بر افکنم به دوشت
گه نامه غم دهم به دستت	گه در بر خود کنم نشست
خون در دل و در دماغ صفرا	این گفت و گرفت راه صحرا

(نظمی، 1389، 218-217)

3. عدم وصال

این عشق بر مبنای فراقی ابدی شکل گرفته است. درباره ارتباط فراق و علت ایجاد این عشق گفته‌اند: «غم غربت شاید سبب اصلی پیدایش عشق عذری است. غزل عذری تجسم شاعرانه شوق بازگشت به قبیله و موطن اصلی بود. در این عشق، معشوق تصویر دگرگون شده‌ای از مادر است. برای همین بود که شاعر عذری به وصال نمی‌اندیشید و اندیشه وصال نوعی احساس گناه در او به وجود می‌آورد.» (دهقانی، 1377: 21)

می ندادش روزگار وصل دست	یک جوانی بر زنی عاشق بُدست
خود چرا دارد ز اول عشق، کین؟	بس شکنجه کرد عشقش بر زمین

(مولانا: 4749-1385.4750)

عین القضاط می‌فرماید:

دل گم کردم میان خد و خالش	«آن بت که مرا داد به هجران مالش
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش»	پرسند رفیقان من از حال دلم

(عین القضاط، 1389: 117)

در واقع این فراق و تمایل به آن، به طرزی نمایان شده بود که گویی دوام این عشق فقط در هجران میسر است. عاشق وانمود می‌کرد که به هنگام دیدار، عشق از جانش زدوده می‌شود و چون از معشوق دور می‌شود، عشق به نهادش باز می‌گردد. گاهی نیز میان خود و معشوق، حائل و مانع ایجاد می‌کرد. از دیدگاهی دیگر، «تفاوت هجران با فراق در این است که هجران ممکن است با خیانت و غدر توأم باشد، که تحمل آن را دشوارتر می‌کند؛ و نیز هجران قطع رابطه‌ی عاشق و معشوق است بدون آنکه آنان ناگزیر باشند

40 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

یکدیگر را ملاقات نکنند، ولی فراق، دوری اجباری است به نحوی که این دو یکدیگر را ملاقات نمی‌کنند.» (مدی، 48:1371)

أَقُولُ لِأَصْحَابِيِّ هِيَ الشَّمْسُ ضَوْءُهَا
قَرِيبٌ وَلِكِنْ فِي تَنَاهُلِهَا بُعْدٌ

(به یارانم می گوییم: لیلی مانند خورشیدی است که نور آن نزدیک است اما برای وصال، دور است.) (مجنون، بی‌تا: 97)

جلوه دیگر فراق و ناکامی در منظومه لیلی و مجنون، ابن سلام است. ابن سلام در محیط سنت‌گرا، مردسالار و زن ستیز بادیه، همچنان از وصال جسمانی همسر محروم می‌ماند. اگر داستان این ناکامی صرفاً ساخته دست نظامی باشد، خود گواهی است محکم بر الزام حکمرانی عشق عذری میان عاشقان حقیقی. این مطلب را لیلی نیز برای مجنون فاش می‌کند که:

سَرْ بَا سَرْ مِنْ شَبِّيْ نَخْفَتَهُ أَسْتَ
الْمَاسْ كَسْشْ نِيَازْ مَسْوَدَهَا سْتَ
(نظمی، 1389:188)

4. شهادت برای عشق

پیشتر در بیان حدیث عشق دانستیم که عاقبت عشق پاک و پنهان، جز مرگ نیست. پایان عشق عذری بنابر حدیث «مَنْ عَشَقَ و ...» جز مرگ نیست. همه عاشق عذری از امام العاشقین جمیل بن عمر عذری گرفته تا مجنون، بدین سرنوشت دچار شده‌اند. در اشعاری که از ابن سراج باقی مانده، به برخی صفات عاشقان عذری از جمله مرگ برای عشق، اشاره شده است:

«اگر عاشق بودی، از عشق می‌مردی، چنانکه از بنی عذری هر که عشق راستین در دل داشت، مُرد. عشق، قیس لُبْنی و مجنون بنی عامر را کُشت.» (کراچکوفسکی، 1376:96)
عرفا نیز در زمینه عشق الهی، خود طالب مرگ و فنای اختیاری هستند. این مرگ همان تولد دوباره یا ولادت روحانی است که برابر با قول ((موتوا قَبْلَ آنَّ ثَمَوْتاً)) است.

به این بیت از مجنون عامری بنگردید:

فَيَسْقِيهِ كَأسَ الْمَوْتِ قَبْلَ أَوَانِهِ
وَيَوْرِدَهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ إِلَى التُّرْبَ

جلوه ((حبّ غُذري)) در منظومه ليلي و مجنون نظامي 41

((عشق پیمانه مرگ را پیش از فرا رسیدن آن، به عاشق می‌نوشاند و آدمی را پیش از موعد مرگ به آغوش خاک می‌سپرد)) (امیر جلالی، 1388: 77)
مولانا می‌گوید:

هر که اندر کار تو بی‌کراحت دوست، اوست
(مولانا، 1385: 4611)

پدر مجنون به هنگام دیدار فرزند، به او چنین می‌گوید:

پیشینه عیار مرگ می‌سنجد
تا مرگ رسد، نباشد دست رنج
از پنجه‌ی مرگ جان کسی برد
کو پیش ز مرگ خویشتن مُرد

(نظامی، 1389: 154)

جلوه حبّ غُذري در «ليلي و مجنون» نظامي

مبحث «حبّ غُذري» در این منظومه، صرفاً در حیطه اجتناب از لذت طلبی جسمی و جنسی قرار می‌گيرد. با اينکه «در اين نوع عشق همواره نظربازی و التذاذ بصری آزاد بوده است.» (مدي، 1371: 153). جلوه اعلای اين نظربازی را در آثار غزالی و فخرالدين عراقی به عنوان پلی برای رسیدن به جمال مطلوب حق، می‌توان یافت. عنصر برجسته در ايجاد اشعاری از اين دست، روایت راویان و پرداختن افسانه‌های سیار برای توجیه کردن و منطقی جلوه دادن عشق غُذري است. در اين افسانه‌ها برای عاشق، صفاتی بی‌نظیر و عفتی فوق عادی لحظه می‌شود و به نوعی، اشاره به مدینه فاضله اعراب می‌کند. «این عاشق که از آلوه شدن به گناه پرهیز دارند و عشق خود را پاک می‌خواهند و از چشم بد رقیبان و حاسدان و زخم زیان غمازان هرگز ایمن نیستند، دزدانه به هم نشستن و راز دل گفتن را آن هم بعد از زناشویی ليلي، گناه نمی‌شمرند.» (ستاري، 1366: 126) بر اين اساس عاشق غُذري تمایلات جنسی را نادیده گرفته و به رؤیای وصال می‌پردازد.

قادصی که نامه ليلي را به قیس می‌رساند، از قول ليلي چنین می‌گوید:

نه دل که به شوی برستیزم
نه زهره که از پدر گریزم
گه عشق دلم دهد که برخیز
کر کبک قوى تراست شاهین

(نظامی، 1389: 184)

42 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

جنبه شاعری مجنون با دیوانگی و جنون او سازگار نیست. احمد غزالی می‌گوید: «گفتار عاشقان دیگر است و گفتار شاعران، دیگر. حد ایشان بیش از نظم و قافیه نیست و حد عاشق جان دادن است.» (غزالی، 1358: 259)

جلوه دیگر عاشق عذری را، در شخصیت ((ابن سلام)) همسر اجباری لیلی می‌توان دید. ماجراهی ناکامی ابن سلام از لیلی، نمود کاملی از عشق عذری است. در جامعه‌ای که مردان حکم می‌رانند و قانون چند همسری و پیروی محض از شوهر حکم فرماست، بسیار عجیب به نظر می‌رسد که این بار مرد از زن پیروی می‌کند. به هر حال، ابن سلام نیز راه عفت و قناعت به دیدار یار را در پیش می‌گیرد:

زان بت به سلام گشت خُرسند	چون ابن سلام دید سوگند
جز وی دگری چراغ دارد	دانست کزو فراغ دارد
می‌نتوانست ازو بریدن	لیکن به طریق سرکشیدن
دلداده بُد وز دست رفته	کز دیدن آن مه دو هفته
آن به که دروز دور بینم	گفتا: چوز مهر او چنینم
زان به که کند ز من کناره	خرسند شدن به یک نظاره
پوزش بنمود و کرد زاری	و آنگه ز سر گناهکاری
گر زین گذرم، حرامزادم	کز تو به نظاره دل نهادم
زان پس که جهان گذاشت با او	زان پس که جهان گذاشت با او
(نظمی، 1389: 142)	(نظمی، 1389: 142)

«حب عذری، صورت غایی و نهایی آرمان افلاطونی در عشق و عاشقی است. افلاطون در نُصْح و تکوین آراء و افکار فلسفه و حکما و عرفای اسلام در باب عشق و عاشقی، سخت مؤثر افتاده است.» (ستاری، 1374: 271)

صوفیه بر مبنای حدیث «مَنْ عَشَقَ وَ كَتَمَ وَ مَاتَ، مَاتَ شَهِيدًا» (تمهیدات، 1389: 96)، عفت در عشق ورزی را ضروری می‌دانند. از قدمای ابن داود بر این نوع عشق و الزام آن تأکید بسیار می‌ورزد. «میان مُحَبٍ و مَحْبُوبٍ شهوت در میان نیاید، مگر زمانی که خواهد که از زحمت عشق و ملال عاشقی خلاص یابد... پس عشق آن بود که از شائئه غرض، مبّرا و از

احتمال شهوت، سالم باشد، و لذت عاشق مُنحصر در نظر بود. پس هرکس که دوام لذت و استدامت عشرت خواهد، نظرباز و پاک دامن باشد.»(بن داود، به نقل از: ستاری، 277:1374) عرفا به استناد «المجاز قنطرة الحقيقة» نظربازی را جایز بلکه ضروری می‌دانند. شاید بتوان از نردبان مجاز بالا رفت و به کمال رسید. «آنچه سالکان طریق حق را در بدایت از عشق انسانی برخیزد، آن تربیت اول است، تا مبتدیان را در این منزل طریقت، شریعت ازل درآموزند، تا متأدب شوند در منزل اعلا به آداب بدایت، زیرا خلیل (ص) از ره ملکوت به دریچه‌های فعل در آمد.» (شیخ روزبهان، 69:1366)

«نظر مجنون هرچند بر جمال لیلی است، اما لیلی آینه‌ای بیش نیست و لهذا قال النبی عليه السلام: ((مَنْ عَشَقَ وَ عَفَّ وَ كَنَمَ وَ ماتَ، ماتَ شَهِيدًا)). نظر مجنون بر حسن لیلی بر جمالیست که جز آن جمال همه قبیحست، اگرچه مجنون نداند، ((إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالِ)) غیر او را نشاید که جمال باشد. چه جمال محبوب لذاته اوست، که به چشم مجنون نظر به جمال خود می‌کند در لیلی و بدو خود را دوست می‌دارد. پس بر مجنون قلم انکار نرود، اگر نظرش در آینه حسن لیلی بر جمال مطلق آید.»(عرaci، 385:1373)

شیخ روزبهان بقلی شیرازی در این باب چنین می‌گوید: «جوهر دریای عشقشان به جهان عشق از جهان امتحان نقل کرد. سید آفاق را از حالشان خبر شد، بر ایشان ترحم کرد و گفت: ((الحمدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مَثَلَّ يُوسُفَ وَ زُلِيخَا)) و نیز در عشق انسانی که منهاج عشق ربانی است ((وَاتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ))؛ و ... از دفتر انبیاء برخوان، تا بدانی که در عشق این نظر نیست، و در آن عشق از جیحون توحید بی‌قنطره عشق تو ما را گذر نیست.» (بقلی شیرازی، 11:1366)

آنچنان که مجنون از شدت عشق و صبوری در راه عشق و تحمل مشقات آن، از نظر روحی تزکیه شد و از خودی خود به در آمد. نتیجه این رهایی نفس در بخش «جواب دادن مجنون پدر را» به وضوح نمایان است:

بر سکّه کار من چه خندی	بر من ز خرد چه سکّه بندي
عالیم همه سکه‌ای نیزد	در خاطر من که عشق ورزد
جز فرمشیم نماند بر یاد	هر یاد که بود رفت بر باد
کان خود سخنی بود فراموش	امروز مگو چه خورده‌ای دوش

44 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

گر زانکه رود درین زمانم
تنها نه پدر ز یاد من رفت
در خود غلطم که من چه نام
پرسی که چه می‌کنی ندانم
خود یاد من از نهاد من رفت
معشوّقم و عاشقم، کدامم؟

(نظمی، 1389: 156)

«صوفیه برای این عشق عفیف گذری، معنایی متعالی قائل شدند و بدان جهتی راهیاب مقصد فناء فی الله و بقاء بالله دادند. در این بینش معنوی یا باطنی، عشق جسمانی مجازی چه کام و چه کامیاب، قنطره عشق حقیقی است و گذشتن از آن برای رسیدن به حق ناگزیر است. بسان عشق لیلی و مجنون، و همین مقصد و هدف عرفانی و الهی است که به آن عشق قدر و اعتبار می‌بخشد، نه آنکه مرگ از عشق عفیف مکتوم خود به خود، پسندیده و ارزشمند باشد.» (ستاری، 1374: 280)

تنها دستاورده عشق برای عاشقان، مجنون است. ((جنون)) و ((مرگ)) دو عامل بازشنختن و به یادآوردن عاشقان گذری است. در این میان «وفای به عهد و رعایت عفاف در نظر عاشق، هردو به یک اندازه ارج و اهمیت دارند؛ اولی زنده کننده یاد معشوق غایب است و دومی، ضامن پاکدامنی آن دو به هنگام دیدارهای نادرشان.» (ستاری، 1344: 67)

آنچه نظامی از لیلی و مجنون بیان می‌کند، داستانی ساده اما قابل تأمل است. آن دو بسیار ساده و در مکتب با یکدیگر آشنا می‌شوند. میان آن دو فاصله و مسافت، حائل نیست و هردو در یک بادیه زندگی می‌کنند. همه چیز بسیار عادی اتفاق می‌افتد. بهنچار از دیدارشان جلوگیری می‌شود. به تبع آن، لیلی را به عقد یکی از خواستگاران در می‌آورند. این یک روند طبیعی برای سامان بخشیدن به یک عشق ناکام است. اما مجنون در تمام مسیر عاشقی، نقش یک پیرو عشق خاکساری را می‌پذیرد و در قالب دیوانه‌ای رسوا، نقشی شجاعانه و جسورانه به خود می‌گیرد. ممکن است اتصاف عنوان دیوانه به قیس، فقط هنگام دیدار لیلی بوده باشد. این مجنون‌نمایی به نوعی آزادی از قیود اخلاق و اجتماع نیز بوده است.

در الاغانی از زبان پدر مجنون چنین روایت شده که: احمد ابن عبدالعزیز، به جستجوی مجنون می‌رود. در سرزمین عامری، سراغ او را از بسیار کسان می‌گیرد به ناگاه موفق به دیدار پدر و برادران مجنون می‌شود. پدر در اندوه پسر می‌گرید و چنین می‌گوید: فرزندم

میان دیگر اولادم عزیزتر و دردانه بود اما به ناگاه گرفتار عشق دختری از بنی سعد شد. پدر او از تزویج دخترش به نام قیس ابا وزید و او را به دیگری داد. و این است سبب دیوانگی و آوارگی قیس. (اصفهانی، بی‌تا: ج 2: 15)

نظامی در باب بیهوشی و بی خردی مجنون از زبان او، چنین می‌سراید:

عالم همه حبه‌ای نیز زد	در خاطر من که عشق ورزد
کز هیچ شنیده‌ایم یادست	بختم نه چنان به باد دادست
جز فرمشیم نماند بر یاد	هر یاد که بود رفت بر باد
کان خود سخنی بود فراموش	امروز مگو چه خورده‌ای دوش
پرسی که چه می‌کنی ندانم	گر زانکه رود در این زمانم
وآگاه نیم که چیست نامت	دانم پدری تو من غلامت
خود یاد من از نهاد من رفت	تنها نه پدر ز یاد من رفت
معشوقم و عاشقم، کدام؟	در خود غلطم که من چه نامم

(نظمی، 1389: 156)

نتیجه‌گیری

شعر و غزل، همواره بیانگر احساسات و عواطف شخصی شاعر و به منزله نوعی پیوند ناگستنی با اجتماع به شمار می‌رفته است. یکی از انواع شعر که در دوران جاهلیت به وجود آمده است، شعر عفیفانه یا غزل عذری است. این عنوان از رویه شاعران آن روزگار در باب عشق گرفته شده است. در کنار محیط مملو از عیش و نوش و خوشگذرانی اعراب بادیه، گروهی از اعراب و عُشاق مبنای دلدادگی را بر ارج نهادن به ماهیت وجودی زن نهادند. قبایل بنی عذرہ و بنی عامر به دلیل داشتن شرایط اقتصادی نامناسب و فقر، روحیاتی سرشار از خشونت داشتند. این احوال منجر به ایجاد انگیزه ستایش عشقی ناکام در آنان گردید. به دنبال این حالات روحی و پذیرفتن ماجراهای عشقی ناکام، معشوق نیز جایگاه والایی سرشار از پاکی و عزّت پیدا کرد. بر این اساس، معشوق چنان والا پنداشته می‌شد که فقط سزاوار ستایش بود. در پی آن، این عُشاق، از التذاذ جسمانی طمع بریدند و به هجران معشوق دل خوش کردند.

46 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در کنار افراد برجسته تاریخ عذری، قیس عامری جایگاه معتبری در تاریخ اعراب، اشعار غنایی تازی و فارسی یافت. او در تاریخ عرب، در منظومه غنایی «لیلی و مجnoon» و در متون صوفیانه، همواره به عنوان تجلی اعلای یک عاشق بی‌طمع و وارسته از تمدنیات نفسانی، ستوده شده است. در این جستار، دریافتیم که شخصیتی چون مجnoon، چه دارای ماهیتی اسطوره‌ای و ادبی بوده و چه وجود حقيقی و تاریخی داشته باشد، می‌تواند در متون صوفیانه الگویی از یک عارف حقيقی واقع شود. در نتیجه، عشق مجازی می‌تواند نرdban و منهاجی برای وصول به عشق حقيقی باشد. حتی اگر هدف از عشق‌ورزی جز وصول به معشوق مجازی نباشد نیز طمع به جسم معشوق و پاسخ‌گویی به غراییز نفسانی، مردود است. چرا که صوفیه نیز بر حدیث «من عَشِيقٌ وَ عَفَّ وَ كَتَمَ وَ مَاتَ، مَاتَ شَهِيدًا» استناد کرده و عشقی توأم با عفاف و ناکامی و شهادت را ستوده‌اند. چنین عشقی حتی قبل از ولادت عاشق نیز وجود داشته است که همان نظریه «قدمت عشق» است. از دیگر سو این عشق تا پایان عمر دوام دارد و دیدار عاشقان، موکول به روز واپسین است:

پهلوگه دخمه را گشادند	در پهلوی لیلی اش نهادند
خفتند به ناز تا قیامت	برخاست ز راهشان ملامت
بودند در این جهان به یک عهد	خفتند در آن جهان به یک مهد

(همان، 268)

کتاب‌نامه

- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا). الاغانی. مصر: دارالکتب
- امیرجلالی، محمد. 1388. سنجش غزل‌های فارسی و عربی سعدی با اشعار منسوب به قیس بن ملوح برپایه حب عذری. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی تهران.
- حافظ، شمس الدین محمد. 1388. دیوان اشعار، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: جیحون.
- خاتمی بروجردی، هادی. 1368. نقد و بررسی از دو کتاب تمدن اسلام و عرب جرجی زیدان و گوستاو لوبوون. تهران: صدر.
- دهقانی، محمد. 1377. وسوسه‌ی عاشقی. بی جا: برنامه.
- روزبهان بقلی شیرازی. 1360. شرح شطحيات. هانری کربن. تهران: طهوری.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1372. پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد. تهران: سخن.
- ستاری، جلال. 1366. حالات عشق مجنون. تهران: توس.
- . 1344. پیوند عشق میان شرق و غرب، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- . 1374. عشق صوفیانه. تهران: مرکز.
- سعدی، مصلح الدین. 1383. کلیات سعدی. محمد علی فروغی. تهران: نامک.
- صناعی، محمود. 1382. پنج رساله افلاطون. تهران: هرمس.
- عرائی، فخرالدین. 1373. کلیات. تهران: نگاه.
- عین القضاط همدانی. 1389. تمہیدات. عفیف عسیران. تهران: منوچهری.
- غزالی، احمد. 1358. مجموعه آثار فارسی احمد غزالی. احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
- کراچکوفسکی. 1376. پژوهشی در ریشه‌های تاریخی و اجتماعی داستان لیلی و مجنون. ترجمه کامل احمد نژاد، تهران: زوار.
- کربن، هانری. 1352. تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمة اسدالله مباشری. تهران: امیرکبیر.

48 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- متتبی، احمد بن حسین. 1389. شرح گزیده دیوان متتبی. ترجمه محمدحسن حسن زاده و غلام عباس رضایی هفتادری. تهران: دانشگاه تهران.
- مجنون لیلی. (قیس عامری)، (بی تا)، دیوان اشعار. جمع آوری عبدالستار احمد فراج، مصر.
- مدى، ارزنگ. 1371. عشق در ادب فارسی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین محمد. 1385. مثنوی معنوی. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی. تهران: سایه گستر.
- نظمی گنجه‌ای، الیاس. 1389. لیلی و مجنون. سعید حمیدیان. تهران: قطره.